بسم الله الرحمن الرحیم

ابروی سخن بوسمه حمد ذو المنن رنگین و مزین که نوع بشر را بمحاسن شعور آراسته انسان عین انسان را
از حسن نقطه سواد تجلی نور پیراسته بسودای شکر نعمتش هر سر مویم زبانی اما چون سررشته هوای پریشانی
قصور سرگردانی آری نظم اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم بهر یک داستانی نیارم گوهر شکری ز
سفتن سر موی احسان تو گفتن و وردی مثال گلگونه درود و سید الانبیا و آل و اصحاب اصفیا
زیبا و محلی که چشمان دل کور سوادان شب ضلالت را بسپیده صبح هدایت روشن ساخته و زبان وصفان
کمال رسالت و جمال ولایت را الکن اما بعد این رساله ایست مسمی بهدایة النور فی ما یتعلق بالشعا
ر والشعور که بنده سراپا تقصیر و گناه محمد سعد الله جعل عقباه خیراً من اولاه زنگ و چرک دلش را بالتماس بعضی از
دوستان در عشره اخیره رمضان از سن یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری بر صفحه بیان ریخته و عقد در
لآلی ترتیبش را بر اعناق عرایس پنج باب آویخته باب اول در موی چهره انسان باب دوم
در موی سایر بدن سوای آن باب سوم در اظفار باب چهارم در متفرقات حجامه باب
پنجم در خضاب و الله الملهم للحق و الصواب فی کل فصل و باب و میسر کل صعاب و حساب الیه المرجع و

الباب الاول در ان پنج فصل است فصل اول در موی سر و در ان یک مقدمه و چند مسئله است

مقدمه در بیان حدود سر باید دانست که ابتدای سر از جانب پیشانی منبت اشعار است [illegible]
پس موضع غمم بفتحتین که عبارت است از جبهه که بران موی روئیده باشد چنانکه در بعض مردم بود داخل سر نیست بل
داخل است در وجه کذا فی المنهاج للنووی و نزعتان و صلعه در حد سر داخل است کذا فی خزانة الروایات یعنی در
وجه داخل نیست تا شستن آن در وضو ضرور باشد اما نزعتان بفتح نون و زای معجمه و سین مهمله عبارت است از بر دو
جانب پیشانی که بران موی نباشد در بعضی مردم و این را اعرابان ممدوح میدانند از اصحاب لغت [illegible]
موی بر دو جانب جبهه برسته باشد انزع گویند و زنی را که موصوف بدین صفت باشد زعرا گویند کذا فی التهذیب
للامام النووی پس نزعتان ماخوذ است از نزع که موی از انجا نزع کرده اند و نیز در تهذیب گفته است النزعتان من
الرأس عندنا و عند جماهیر العلماء و استحب الشافعی و الاصحاب غسلهما مع الوجه للخروج من خلاف من قال
هما من الوجه و صلع بفتحتین نبودن موی بر مقدم سر است چنانکه بعض مردم را باشد و آن موضع را صلعه بزیادت ها
گویند اصلع و صلعا مثل احمر و حمرا صفت است از ان کذا فی القاموس و صدغان از جانب یمین و یسار تا استخوان صدغ است اما
صدغان داخل سر است کذا فی خزانة الروایات و صدغ بالضم موضعیست میان چشم و گوش بالای استخوان بلند
رخسار که قریب گوش باشد بدلیل قول عبد الله بن عمر رای سر اش ابلغ العظمین فانهما منتهی اللحیة کذا فی
الغرائب و آن هر دو استخوان را عذارین گویند چنانکه صاحب نهایه در حدیث امرنی جبرئیل ان اتعاهد [illegible]
آورده و حدش جانب قفا تا گردن است اما گردن خارج است از ان و لهذا مسح کردن داخل نیست آری اختلاف است در موضع
تحذیف و آن مقامیست در میان صدغ و نزعه که موهای خفیف بران روید و ابن سریج گوید موضع تحذیف داخل وجه است
بسبب اندراس بر بیاض روی و لهذا نسا و اشراف معتاد بوده اند بر دور کردن آنها و از همین جهت آن را موضع تحذیف
گویند که موها را از انجا حذف میکنند و تحذیف در اصل معنی دور کردن موی باشد در کتب مالکیه مسطور است قد
تعود الناس التحذیف و لا باس به قال الغزالی و هو القدر الذی اذا وضع الخیط علی راس الاذن و الطرف
الثانی علی الجبین وقع فی جانب الجبهة و لیس من الفرع فی شیء و ابو اسحق با عباس بر انند که از موی سر است
بسبب اتصال آن بموی سر و هو الموافق لنص الشافعی و الاول اظهر و الثانی اشهر کذا فی فتح العزیز

شده از خواص و عام خصوصا از مشایخ و زهاد و عباد و بنا بر آن جهت عدم استطاعت عدم قدرت نفقه
است ولیکن سنت بالسنة گرفته شده و در مبتغی الارادت از تحفه حنابله می آرد موی بر سر گذاشتن سنت است
مگر وقتیکه خدمتش دشوار افتد و از رجاست که امام احمد بن حنبل امام شافعی فرموده لو نقوی علیه لاتخذناه
ولکن له کلفة ومؤنة اگر قدرت میداشتیم بر موی نگاه میداشتیم آنرا لکن کلفتی و مشقتی در پاسداری است
اشتباه چون مسنونیت گذاشتن موی سر متحقق شد وجه اختیار کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه اباحت را
بر سنت با وجود حریص بودن حضرت ایشان و همه صحابه بر اتباع سنت چه بوده انتباه وجهش بر احتیاط در
غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد روایت بحدیث من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها
فعل بها کذا وکذا من النار یعنی هر که ترک کند جای یک موی را از جنابت که نشوید آنرا کرده شود بسبب آن موی کذا
متروک چنین و چنان در دوزخ فرمود فمن ثم عادیت رأسی یعنی از جهت وعید مذکور عداوت کردم
با موی سر خود که آنها را از بیخ و بن قطع میکنم ای چه اختیار حلق سر احتیاط مذکور است از شغفین و وعید مسطور نه از
جهت قصد زینت و غیر آن پس گویا احتراز از ترک متابعت ظاهری فرموده و نزد بعضی حلق و ترک هر دو سنت بدلیل
قوله علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسن او لیحلقه رواه الطبرانی فی الاوسط کذا فی مجمع الزوائد
لیحلقه یعنی هر که موی بر سر گذارد باید که خدمتش از شستن و شانه کردن بجا آرد و یا تراشد و موید است آنچه
از ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابوداود مروی شده من کان له شعر فلیکرمه هر کرا موی باشد باید که گرامی
او سازد و طیبی در شرح مشکوة می نویسد مداومت بر سر تراشی سنت نیست زیرا که از قسم تقریری علیه السلام است
امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیست زیرا که حضرت ایشان از خلفای راشدین اند چه
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین لازم
گیرید طریقه مرا و طریقه خلفای راشدین را پس لامحاله مسنون باشد اما ابن حجر و علی قاری در رد آن می زند که فعل حضرت
ولایت ماب فقط در این خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سایر اصحاب واقع شده پس موجب سنت نباشد آری
باعث حصول اباحت راقم الحروف گوید چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه روبروی آنحضرت با وجود عدم
ممانعت آنسرور از قبیل تقریری علیه السلام متحقق شده لامحاله سنت خواهد بود بنا بر آن کالمرنیة ... فیش

زنسا و آویزند با بعد بر آمدن ایشان او منشم سازند چنانکه عادت بعضی افغانان و امیور و غیر ایشانست و سری مذکور بسیار عرف

از و زلف گویند و در شرح عینی بعلم مسطورست یکره زیادة الشعر فی العارضین بارسال الصدغ المتجاوزة

عن عظم اللحی المنتهیة الی نصف الخد هکذا فی الاحیاء و ظاهر آنست که جملهٔ اقسام مسطوره و غیر آن تحت نهی مذکور

مندرج ست و اشتباه نهی قزع دلالت بر کراهت حلق بعض و ترک بعض علی الاطلاق میکند لیکن از بعضی روایات

فقهیه حلق وسط سر و ابقای موی گرداگرد که نوعی از قزع ست اگرچه متعارف نباشد بار مباح جایز معلوم میشود صاحب

در مفید المستفید می آرد قال محمد فی السیر الکبیر لا بأس للرجل ان یحلق وسط راسه و یرسل شعره من غیر

ان یفتل و ان فتله فذلك مکروه لانه یصیر مشابها ببعض الکفرة و کان من الکفرة من یفعل ذلک

و این روایت در مطالب المومنین و فتاوی عالمگیری و غیر آنها نیز از ذخیره منقول ست و اشتباه نهی قزع محمول بر کراهت

تنزیهی ست کذا فی المرقاة و غیرها و مراد از کلمهٔ لا بأس که بر صدر این روایت واقع شده نیز کراهت تنزیهیست چنانچه

که از این کلمه ایمعنی مراد دارند در خزانة الروایات می آرد لفظ لا بأس دلیل علی ان المستحب غیره و تصریح فقهای دیگر

بکراهت این صورت خاص نیز قرینهٔ آنست در صلوة مسعودی می آرد تا رک ستردن گرد بر گرد ماندن یا گرد بر گرد

ستردن و تارک ماندن کراهت بود و نیز موید آنست آنچه صاحب نصاب در تفسیر قزع بعد بیان کراهتش گفته هو ان یحلق

جوانب الشعر و یترک وسطها او علی العکس کما مر و اشتباه بتاویل مذکور جواب روایت مسطوره مطابقت

قزع واقع شد لیکن هنوز خلجانی باقیست چه بعض فقها بدون لفظ لا بأس و امثالش بعض اقسام قزع را جایز نوشته

از انجمله است صاحب قنیه که می نگارد یجوز حلق الراس و ترک الفودین ان ارسلهما و ان شدهما علی الراس

فلا یعنی جایزست ستردن موی سر و گذاشتن هر دو جانب سر اگر فرو هشته کند آنهر دو را و اگر آن هر دو را بر سر بندد پس جایز

نیست اشتباه قطع نظر از آنکه این روایت با وجود مخالف بودنش با اصل نهی مذکور جانب کسی از ائمه منسوب

و در کتابی سوای قنیه با آنچه از و نقل کرده دیده نشد ما را معلوم نشد با آنکه نفس جواز با کراهت تنزیهی منافات ندارد

فلیحمل علیه هذا و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باید دانست که عینی در شرح بخاری می آرد که حکمت در

نهی قزع تسویه حلق ست یعنی تا تغیر در خلق الهی لازم نیاید اما در حلق اگرچه تغیر لازم می آید لیکن چون منقول و منصوص

شد از ان مستثنی گردیده و نزد بعضی علتش مشابهت یهود یا اهل شطارتست کذا فی الاحیاء مسئلهٔ قزع و مذمت

مثل مداوات مرض و وزن مرد و زن ممنوع نیست امام نووی در شرح مسلم میگوید اجمع العلماء علی کراهة
القزع اذا کان فی مواضع متفرقة الا ان یکون للمداواة و نحوها یعنی اتفاق کرده اند علما بر
کراهت قزع وقتیکه باشد در مواضع متفرقه بهر حال مگر بحکم علاج مرض و مثل آن پس راقم الحروف گوید تخصیص
مواضع متفرقه بنا بر جریان عادت مردم است در معنی قزع و کراهتش عام تر است کما سبق و از اینجاست که
محدث دهلوی در شرح سفر السعادة می آرد حلق بعض سر مکروه است مگر بسبب علاج مسئله ۴ زنان را موی
ستردن مطلقا نا روا است مگر بضرورت مرض در مشکوة المصابیح از امیر المؤمنین علی مرویست نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة رأسها رواه النسائی یعنی منع فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ستردن
زن موی سر را و صاحب هدایه در علتش مینگارد زیرا که حلق سر در حق زن مثله است چنانکه حلق ریش در حق مرد
از اینجاست که در تحلیق ریش و سر کسی ظلما در حالت بر نیامدن تا یکسال دیت لازم می آید در فتاوی عالمگیری می آرد
و لو حلقت المرأة رأسها فان فعلت لوجع اصابها لا بأس به و ان فعلت ذلک تشبها بالرجال
فهو مکروه کذا فی الکبری و هکذا فی الخلاصة و التجنیس یعنی اگر زن سر خود را حلق نمود پس اگر این فعل بسبب
دردی کرده که او را عارض شده باشد باکی نیست و اگر برای تشابه مرد ساخته مکروه است مسئله ۵ زنان را تراشیدن موی
سر تا دوش بمشابهت مردان نا روا است قال علیه السلام لعن الله المحممات من النساء اللاتی یتخذن شعورهن
جمة تشبها بالرجال کذا فی النهایة للجزری یعنی لعنت کرده است زنانی را که موی خود را برای مشابهت مردان جمه
میسازند و در بزازیه می آرد اگر باذن شوهر باشد نیز نا روا است زیرا که در معصیت خالق طاعت مخلوق روا نیست ملا
علی قاری در مرقات از شرح السنه می آرد اما النساء فانهن یرسلن اشعارهن و لا یتخذن جمة اما زنان پس
اینها ارسال میکنند موهای خود را تا دوش مقصور نسازند چون برای زن مرد و روا است ارسال موی مخصوص زنان
ثابت گردید معلوم شد که مردان را ارسال آن ممنوع است تا مشابهت زنان لازم نیاید مسئله ۶ محرم را قبل از وقت
معهود دور کردن موی سر و بدن و ناخن بکدام حیله جایز نیست در سراج الوهاج بحال محرم می آرد لا یحلق راسه
و لا شعر بدنه و یستوی فی ذلک الحلق بالموسی و النورة و القلع بالاسنان و غیره و لا یقص
من لحیته یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سر خود را و نه موی بدنش را و برابر است درین منع ستردن با استره و دور کردن

بنوره دور کنند نه بطرق غیر آن نه تراشیدن ریش خود را و در عالمگیری از سرخسی می آرد لا یاخذ من ظفره شیئا
نمی‌دارند حنفی خود چیزی را مسئله مرد را از حج بوقت معهود ستردن موی سر افضل است اگرچه تراشیدن آن نیز جایز است
قال الله تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ارحم المحلقین گفتند و مقصرین
رحم کن بر حلق کنندگان پس اصحاب عرض کردند والمقصرین بار دیگر همچنین فرمود تا آنکه مرتبه چهارم ارشاد کرد والمقصرین
یعنی رحم کن بر حلق کنندگان و بر قصر کنندگان کذا فی الصحیحین و فتاوای عالمگیری از شرح طحاوی می آرد الحلق والتقصیر
والحلق افضل و از کافی می آرد و حلق الکل افضل اقتداء بالنبی صلی الله علیه وسلم مسئله شخصی را که
وقت معهود موی بر سر نداشته باشد گذرانیدن موسی بر سر واجب است و هو الصحیح عندنا کذا فی العالمگیریة و نزد امام شافعی
مستحب قاله النووی فی المنهاج مسئله دور کردن موی سر از نوره جایز است در فتاوای عالمگیری در بیان موی سر از
سراج الوهاج می آرد لو حلق بالنورة اجزاه یعنی اگر دور کند موی سر را بنوره کافیست مسئله مرد را از احرام ستردن و تراشیدن
بحالت امکان برابر است اگر بعذر تلبید موها جمع نر شدن متعذر باشد حلق متعین گردد و اگر بسبب بثور و جرح حلق
متصور نباشد قصر متعین شود و اگر از وفور جروح هر دو ممکن نباشد گذرانیدن موسی بر سر نتواند ساقط شود کذا فی العالمگیریة
مسئله طریق تراشیدن موی سر زنان را در حج این است که قدر انمله از ربع موی سر بتراشد کذا فی المنسک لعلی القاری
و در فتاوای عالمگیری از بدائع منقول است واجب این است که چیزی زاید بر قدر انامل گیرد زیرا که اطراف اشعار
عادةً متساوی نمی باشد و نزد شافعی دور کردن سه موی کافیست بحلق یا بالقصر یا بنتف یا باحراق کذا فی
المنهاج مسئله زنان را در حج ستردن موی سر جایز نیست آری تراشیدن آن جایز است در سنن ابوداود از عبدالله
بن عباس مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق انما علی النساء التقصیر
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست بر زنان حلق کردن سر جز این نیست که بر زنان تراشیدن سر است یعنی در
حج و در هدایه می آرد لا تحلق رأسها ولکن تقصر یعنی زن حلق سر خود نکند لیکن بتراشد و جلال الدین محلی
در شرح منهاج تصحیح مهذب نقل میکند یکره للمرأة الحلق مکروه است ای زن ستردن موی سر مسئله خنثی مشکل حکم
زن دارد در تراشیدن موی سر در حج در فتاوای عالمگیری از تبیین می آرد الخنثی المشکل کالمرأة و محلی در شرح منهاج
فقه شافعی از عجلی نقل میکند ان التقصیر للخنثی افضل کالمرأة مسئله ستردن موی سر صبیه تا نه سال جایز

امام ممدوح مذهب اهل عراق را باختلاط از جهت مسامحه آسانی درین مسئله است نه از اختلاط رتبه که شان ام
ممدوح از امثال این تعریض منزه است هذا هو المشهور لیکن عینی در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقسیم موی آنحضرت
بعد حلق می آرد ان فیه طهارة شعر الآدمی و هو قول جمهور العلماء و هو الصحیح من مذهب الشافعی
خالف فی ذلک ابو جعفر الترمذی منهم فخص الطهارة بشعره علیه السلام و ذهب الی
نجاسة غیره مسئله اگر کسی موی سر جوانی بزور ستردد و بعد آن موی سپید روئید نزد امام همام بر حالق
لازم نیاید و نزد صاحبین حکومت عدل لازم گردد کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن الخانیة و معنی حکومت عدل
آنست که محلوق را عبد فرض کرده با موی مذکور و غیر آن قیمت کنند پس هر چه قدر تفاوت بینهما باشد آن حکومت
عدل است مسئله[18] اگر کسی جعد سر کودکی بزور حلق نماید و پس بعد بجای آن موی سپید روید بر حالق قدر نقصان
لازم آید یعنی محلوق را عبد فرض کرده قیمتش با اصول اشعار نابته و غیر نابته قرار دهند و قدر تفاوت بینهما
از حالق بستانند نه آنکه قیمتش با جعد و بدون آن مشخص کنند بجهت آنکه در حکومت عدل نباشد زیرا که تدهین اطفال
جعد بنا بر جریان عادت باطماع فاسده حرام بود و شئ حرام شرعا متقوم اعتبار نمیکنند کذا فی التاتارخانیة
مسئله[19] عقص که عبارتست از بستن موی سر مجتمع کرده بر سر و آنرا در هندی جوڑه بواو معروف گویند در حالت
نماز مکروه است امام نووی در تهذیب خود از ابو عبید می آرد العقص ضرب من الضفر و هو ان تلوی
الشعر علی الرأس و از لیث نقل میکند العقص ان تاخذ المرأة کل خصلة من شعر فتلویها ثم تعقدها
حتی یبقی فیها التوائم ثم ترسلها و جزری در نهایه میگوید العقیصة الشعر المعقوص و هو نحو من الضفور
و اصل العقص اللی و ادخال اطراف الشعر فی اصوله و در مغرب مسطور است العقص من باب
ضرب جمع الشعر علی الرأس و قیل لیه و ادخال اطرافه فی اصوله و دلیل کراهتش حدیث ابو رافع
است انه مر بالحسن بن علی و هو یصلی و قد عقص ضفرته فی قفاه فحلها فالتفت الیه الحسن
مغضبا فقال اقبل علی صلوتک و لا تغضب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
ذلک کفل الشیطان رواه الترمذی و ترمذی بعد نقل این حدیث میگوید حدیث ابی رافع حسن و العمل
بر آنست نزد اهل علم و مکروه است که هو ان یصلی الرجل و هو معقوص شعره انتهی و نیز در حدیث است

الخضرة

از آنحضرت اِنَّمَا مَثَلُ هٰذَا مَثَلُ الَّذِي يُصَلِّي وَهُوَ مَكْتُوفٌ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
یعنی مثال مصلی بافتن این کسی ست که نماز گزارد درحالیکه دستش بر کتف بسته باشد جزری گوید مراد است که چون
موی منتشر باشد در سجده بر زمین جدا جدا افتاد و صاحبش ثواب سجده آنها خواهد یافت اگر معقوص باشد گویا
سجده نکرد و مشابهت دست بر کتف بسته پیدا کرد و امیر المومنین علی کرم الله وجهه از آنحضرت آورده لَا تَعْقِصْ
شَعْرَكَ فِي الصَّلٰوةِ فَإِنَّهُ كِفْلُ الشَّيْطَانِ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ جمع مکن بر سر موی خود را در نماز چه آن جای شیطان
ست کذا فی البرهان و عقص چند صورت دارد یکی آنکه موها جمع کرده بر هامه و وسط سر زمع و غیره شده و سازند
دوم آنکه ذوائب را گرد وسط سر پیچیده چنانکه زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه موها را جمع کرده در قفا یا هم
یا وسط سر برشته یا خرقه بربندد چهارم آنکه موها را جانب قفا جمع کرده سر آنها در اصول آن وصل کنند کذا فی نصاب الاحتساب
در فتاوای عالمگیری منجمله مکروهات نماز می آرد وَيُكْرَهُ عَقْصُ شَعْرِهِ وَهُوَ جَمْعُ الشَّعْرِ عَلَى الرَّأْسِ وَشَدُّهُ
بِشَيْءٍ حَتّٰى لَا يَنْحَلَّ كَذَا فِي التَّبْيِينِ وَاخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ عَلَى أَقْوَالٍ فَقِيلَ أَنْ يَجْمَعَهُ وَسَطَ رَأْسِهِ ثُمَّ
يَشُدَّهُ وَقِيلَ أَنْ يَلُفَّ ذَوَائِبَهُ حَوْلَ رَأْسِهِ كَمَا يَفْعَلُهُ النِّسَاءُ وَقِيلَ أَنْ يَجْمَعَهُ مِنْ قِبَلِ الْقَفَا وَ
يُمْسِكَهُ بِخَيْطٍ أَوْ خِرْقَةٍ وَكُلُّ ذٰلِكَ مَكْرُوهٌ كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ نَاقِلًا عَنْ غَايَةِ الْبَيَانِ راقم الحروف گوید
ازین احادیث و روایات مستنبط میشود که عقص فی نفسه مکروه نیست مگر بحالت نماز و لهذا فقها از او در مکروهات
نماز می آرند و موید آنست آنچه ملا علی قاری در شرح حدیث كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلٰى
نِصْفِ أُذُنَيْهِ می آرد الْمُرَادُ مِنْ هٰذَا الشَّعْرِ هُوَ الَّذِي جُمِعَ وَعُقِصَ یعنی مراد ازان موها بهستی که جمع
کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی موی خود را معقوص فرموده اند
فلا محاله فی نفسه مکروه نباشد مگر در حالت نماز که دران نهی وارد شده مسئله ۴ زنان را وقت غسل آب رسانیدن
در اصول موهای بافته خود کافیست بخلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه مرویست قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي
امْرَأَةٌ أَشُدُّ ضَفْرَ رَأْسِي أَفَأَنْقُضُهُ لِغُسْلِ الْجَنَابَةِ فَقَالَ لَا إِنَّمَا يَكْفِيكِ أَنْ تَحْثِي عَلٰى رَأْسِكِ ثَلٰثَ
حَثَيَاتٍ یعنی گفتم یا رسول الله من زنی ام که سخت میبافم موی سر خود را آیا بکشایم آنرا برای غسل جنابت پس فرمود
مکشا جز این نیست که بس است ترا که بریزی آب بهر دو کف دست بر سر خود سه بار ملا علی قاری می آرد

مراد از ان جعد و سه بار نیست بل رسانیدن آب در موی است در هدایه می آرد ولیس علی المرأة ان تنقض

ضفائرها في الغسل اذا بلغ الماء اصول الشعر ولیس علیها بل ذوائبها هو الصحیح

که زنان را موی بافته کرده نیست اما در موی غیر بافته آب رسانیدن واجبست کذا فی العالمگیریه

مراد از رسانیدن آب در همه مویها اگرچه بافته باشند وقت غسل واجبست کذا فی محیط السرخسی مسئله

فرق در موی سر کردن مسنونست و سدل منسوخ قال العسقلانی و نزد بعضی فرق افضل است و سدل جائز کذا فی

المرقاة و فرق عبارتست از دو حصه کردن موی سر جانب یمین و یسار و ارسال آنها از پس گوش جانب

سینه و سدل ارسال آنها گرد سر بدون تنصیف در قاموس غرائب می آرد الفرق ان یقسم بنصفین

و یرسل نصفا من جانب یمینه علی الصدر و نصفا من جانب یساره علی الصدر و السدل

ارسال الشعر حول الرأس من غیر ان یقسم بنصفین و کان النبی علیه السلام عند قدوم

المدینة یسدل و کذا المسلمون ثم اتاه جبرئیل فاخبره بالفرق ففرق النبی علیه السلام و

المسلمون و از کلام صاحب قاموس در صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ساختن مجموع پس قفا معتبر نیست

میگوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه

از یک جانب در صحیحین از ابن عباس مروی شده کان النبی صلی الله علیه و سلم یحب موافقة اهل الکتاب

فیما لم یؤمر فیه و کان اهل الکتب یسدلون اشعارهم و کان المشرکون یفرقون رؤسهم فسدل النبی صلی الله علیه و آله

ناصیته ثم فرق بعده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در انچه او را حکم نمیشد

و بود نزد اهل کتاب که سدل می نمودند و مشرکین فرق میساختند پس سدل فرمود آنحضرت موی پیشانی را اولا و بعد از آن

فرق اختیار کردند و محدث دهلوی در شرح مشکوة میگوید بعضی گویند اتخاذ فرق باجتهاد بود از آنحضرت در

مخالفت اهل کتاب چه موافقت در اول اسلام بقصد ایتلاف قلوب بود و چون بی نیاز کردانید او را حق سبحانه

از ایشان و از قصد ایتلاف و غالب کردانید او را بر تمامه دین مخالفت کرد ایشانرا در بعضی امور و ظاهر عبارت

یحب موافقتهم دین است که وی صلی الله علیه و سلم مخیر بود در ان و اگر شریعت بودی لازم و متحتم گشتی و در

بعض احادیث آمده است که اگر متفرق میشد مویها فرق مینهاد و الا میگذاشت بر حال خود یعنی تکلف نمودی

ارسال

زن در حدیث بنا بر جریان عادت زنان عرب است که بیشتر وصل اشا میکنند صاحب بدایه در تجنیس مکروه آورده
وصل موی شعر در گیسوی زنان رخصت آمده در کتاب الآثار امام محمد مذکور است عن ابن عباس لا بأس بالوصال
الرأس اذا كان صوفا قال محمد وبه نأخذ وهو قول ابي حنيفة ودر برهان آورده هو قول ابي حنيفة
والعامة من مشايخنا ودر مطالب المؤمنين آورده زیادت موی دمی بسبب کراهت جمیع اجزا جائز نیست
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر و سید نباشد نیز وصل کردن حرام است اگر باشد باذن شوهر و سید جائز است فی الاصح
مسئله ۲۴ زنان را نمازها با شعار موصوله غیر خود شان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمگیریه مسئله ۲۵ زنان را بستن موی
بر رشتهای سرخ از ابریشم و غیر آن جائز است محدث دهلوی آورده بستن موی بر رشتهای سرخ از ابریشم و غیر آن که
مشابهت بموی ندارد جائز است بی کراهت کذا فی مجمع البحار مسئله ۲۶ زنان را وصل کردن موباف در موی سر جائز است در
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر با شعر می آرد لكنها اذا وصلت بغيره من خرقة وحرير فانه لا يدخل في النهي
انتهی و حکم وصل نمودن موی بالغیر موی از قسم پاره جامه و غیر آن پس آن در نهی داخل نیست مسئله ۲۷ اگر غلامی موی
پیشانی در رشته باشد بالعشق را بر سد که بر پیشانیش موی معلق سازد که موجب زیادت ثمن او میگردد و اگر غلام
برای خدمت بود زیادت مذکور در آن جائز نباشد کذا فی المطالب و العالمگیریه ناقلا عن المحیط مسئله ۲۸ از
موی سر برون تمایش تراشه کردن که از پیشانی و غبار در آن حرکت بپیش افتد و متلبد گردد چنانکه طریقه بعض
فقرا است بدعت خلاف سنت و مشابهت است در آن بجوگیان هنود کذا فی المطالب ناقلا عن نصاب الاحتساب
مسئله ۲۹ گذاشتن ذوائب بطریق شرفا و علویان که شعار شان شده است غیر ایشان را مکروه است و از قسم تلبیس کذا
فی الاحیاء و از اینجا مستنبط میشود که گذاشتن ذوائب دراز برای علامت مکروه نیست آری برای تشبه مکروه بود
چنانکه برای زینت و تبختر دلالت میکند بر همین حدیث خریم اسدی چنانکه گذشت مسئله ۳۰ بافتن گیسوان دراز در غیر
احرام مکروه است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تشبهوا بالتلبيد می آرد ای لا تضفروا شعركم
كالمتلبد به فانه مكروه في غير الاحرام **فصل دوم** در احکام لحیه یعنی ریش باید دانست که لحیه بالکسر عبارت
از موی ذقن و بر دو رخسار کذا فی القاموس و آنرا از آنجهت لحیه گویند که بلحی بر دمیدن آن بالفتح بمعنی استخوانیست که بران دندانها
باشند از رست دمانه بلحی [illegible] یعنی زندار انفک [illegible] کذا فی [illegible]

و خسارہ چون لحیہ بر لحی منتہی میگردد لہذا این نام موسوم کردید در غرائب آورد کان ابن عمر یقول للحلاق ابلغ العظام
فانہما منتہی اللحیۃ یعنی حدہا ولذلک سمیت لحیۃ لان حدہا اللحی حاصل مسئلہ کہ اشتن ریش تا قدر قبضہ
واجب است و آنکہ آنرا سنت گویند بمعنی طریق مسلوک در دین است کہ بروجہ اینہم صادق آید یا بجہت آنکہ ثبوتش بسنت
کذا فی اشعۃ اللمعات اما وجوبش لقولہ علیہ السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی رواہ البخاری ومسلم و امر برای
وجوب میرسید سلبہا او گذارید ریش را و مراد از اعفا گذاشتن ریش است بحال خود بدون حلق و تقصیر یا مراد از آن
انبوہ کردن و تکثیر آنست و ہو المعمول علیہ عندنا کذا فی غایۃ البیان اما تعیین قدر قبضہ پس ثابت است بروایت عمرو بن شعیب انہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان یاخذ من لحیتہ طولا وعرضا رواہ الترمذی یعنی بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ
میگرفت از لحیہ مبارک خود از پہنائی و درازی یعنی از ہر جانب لحیہ اصلاح میداد و صاحب مفاتیح وغرائب در آخر حدیث
لفظ اذا زاد علی قدر القبضۃ نیز نقل کردہ اند انتہی و قاضی عیاض در شفای خود منجملہ حلیہ شریف آورده کث
اللحیۃ تملا صدرہ یعنی بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انبوہ ریش کہ پر میکرد سینہ او و این روایت منافی روایات سابقہ است
پس وجہ تطبیق چیست انتہی و این اختلاف حالات محمول بر اختلاف از منہ است چنانکہ لفظ اذا زاد علی قدر القبضۃ
نیز مشعر بر آنست یا مراد پری سینہ جانب عرض است کما یشعر الیہ کلام بعض الشارحین لقولہ حیث قال الکث عبارۃ
عن کثرۃ الشعر ولہذا عقبہ بقولہ تملا صدرہ اما انچہ در وظائف النبی مسطور است کہ لحیہ آنحضرت چہار
انگشت بود یعنی ہمین مقدار بود از روی خلقت کہ دراز و کم نمیشد (یعنی بطریق تفسیر ۱۲) محدث دہلوی در مدارج میگوید سند برین سخن یافتہ نشود
و نیز منافی است حدیث ترمذی را و انچہ از شفا مذکور شد و در کتاب الصوم ہدایہ مسطور است لا یفعل لتطویل اللحیۃ
اذا کانت بقدر المسنون وہو القبضۃ استعمال نہ کند یعنی برای درازی لحیہ نکنند ہر گاہ بقدر مسنون باشد و آن یک
مشت است و در نہایہ حاشیہ ہدایہ میگوید اللحیۃ عندنا طولہا بقدر القبضۃ وما وراء ذلک یجب قطعہ
ہکذا روی عن النبی علیہ السلام انہ کان یاخذ من اللحیۃ طولہا وعرضہا اوردہ ابو عیسی
فی جامعہ وقال من سعادۃ الرجل خفۃ لحیتہ وکان عبد اللہ بن عمر یقبض علی لحیتہ ویقطع ما
وراء القبضۃ ذکرہ فی الآثار عن عبد اللہ بن عمر قال وبہ اخذ ابو حنیفۃ وابو یوسف ومحمد کذا
ذکرہ ابو الیسر فی جامعہ الصغیر انتہی و روایات مسطورہ دلالت بر وجوب قطع لحیہ ما ورای قبضہ از زدہ حدیث

اول آنکه خضاب سیاه کرده فرعون بود در کیمیا افزوده در خبرست که بدترین پیران آن باشند که خویشتن را بجوانان
مانند کنند و خضاب کند برای جهاد کنند از آن مستحق ست دوم سپید کردن آن بکبریت برای اظهار بزرگی خود تا
کبرسن و ایهام تبحر علم سوم چیدن آن بحکم عبث و سودا و در ابتدای جوانی تا صورت بی ریشان نماید در
کیمیا افزوده و این جهل باشد که خدای تعالی را فرشتگانند که تسبیح ایشان اینست سُبْحَانَ الَّذِي زَيَّنَ الرِّجَالَ
بِاللِّحَى وَالنِّسَاءَ بِالذَّوَائِبِ چهارم چیدن موی سپید آن برای ننگ و عار از پیری پنجم نقصان آن از قدر
قبضه ششم زیاده کردن آن تا بحدی موی صدغ بر آن یعنی موی سر را بمحاسن افزودن و زلف از بناگوش فرو
گذاشتن هفتم شانه کردن و آراسته کردن آن برای ریا و نمودن بچشم مردمان هشتم ژولیده گذاشتن آن برای
اظهار زهد و ورع تا پندارند که وی بخود بدان نمی پردازد تا شانه کند نهم دیدن سیاهی یا سپیدی آن بچشم اعجاب
جوانی یا پیری دهم خضاب بسرخی و زردی تشبیها بالصالحین برای اتباع سنت و در مرقاة و مطالع المنیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید وَزَادَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّينِ النَّوَوِيُّ عَقْدَهَا وَتَصْفِيفَهَا طَاقَةً فَوْقَ
طَاقَةٍ و در غرائب می آرد فِي الْحَدِيثِ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ أَيْ جَعَّدَهَا برکه پیچید
ریش خود را پس بتحقیق که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بیزار ست از وی و مراد از عقد پیچیدار کردن است و جزری گوید بعضی برانند که
مردم در جهاد این کار برای استکبار میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم ارسال فرمود اما صاحب غرائب میگوید معتبر قول
اوست مسئله موئیکه از محاسن جدا شود آنرا بشکنند تا از سحر ایمن باشد کذا فی وسیلة الطالبین و در خزانة الروایات
از بحر العوائد می آرد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَسَاقَطَ مِنْ لِحْيَةِ أَحَدِكُمْ شَعْرٌ فَاقْطَعُوهُ فرمود پیغمبر علیه السلام
هرگاه بیفتد از ریش یکی از شما موی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری بتراشد دیت کامل لازم آید اگر
نروید باشد و الا حکومت عدل اگر چند موی زنخ کوسج را بتراشد چیزی لازم نیاید قال الفقهاء لانه یشینه
لا یزینه مگر نزد صاحبین درینهم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را حلق نمود نصف دیت واجب شود اگر
قدر غائب معین نشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعض ریش دیگری بزد و چیده تا یکسال نروید
بر بناید دیت را بر غائب و موجود تقسیم نمایند بر حصه غائب باشد بر چیننده لازم آید مسئله اگر کسی را مجبوب
کرد یعنی ذکر خصیتین او را برید و از جهت موی ریش او ساقط شد دیت لازم آید کذا فی التاتارخانیه فصل

سوم در احکام موی عنفقه و آن بفتح عین و فا و قاف و سکون نون موضع ما بین ذقن و لب زیرین است که مو
بران مو نابت باشد یا نه کذا فی السیرة الشامیة و آنرا سته بادی العنفقة بمعنی شعریکه موی بر موضع مذکور روئیده باشد
و بر مویهای موضع مذکور نیز اطلاق کنند کذا فی القاموس و المغرب و صاحب نهایه گوید اصل العنفقة خفة الشیئ
و قلّته **مسئله** ستردن و کندن موی عنفقه مکروه است هو الاصح زیرا که عنفقه اخل لحیه است کذا فی السیرة الشامیة
ناقلا عن العینی و محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید در حلق و ترک موی لب زیرین که آنرا عنفقه گویند
اختلاف است و افضل ترک است تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المومنین عمر رض مقبول نکرد شهادت
کسی را که حلق میکرد آنرا **مسئله** کندن موی فنیکین که عبارتست از طرفین عنفقه باک ندارد محدث دهلوی
در شرح صراط المستقیم می آرد حلق طرفین عنفقه لا باس است و در خزانة الروایات از تاتارخانیه می آرد و یجوز
قص الاشعار التی کانت من الفنیکین اذا رسمت فی المضمضة او الاکل او الشرب و نزد بعضی
مکروه است لهذا در فتاوی غرائب میگوید نتف الفنیکین بدعة و هما جنبا العنفقة و هی شعر الشفة
السفلی و شهد رجل عند عمر بن عبد العزیز و کان ینتف فنیکیه فرد شهادته یعنی چیدن موی
هر دو جانب عنفقه را که آنرا ریش بچه میگویند بدعت است گواهی داد مردی روبروی عمر بن عبد العزیز و آنمرد نتف موی
هر دو جانب عنفقه مینمود پس رد فرمود شهادتش را و در حمادیه مسطور است فی الحدیث اذا توضأت فلا
تنس الفنیکین یعنی جانبی العنفقة من عن یمین و شمال یعنی چون وضو کنی پس فراموش مکنی هر دو جانب
عنفقه را از غسل

فصل چهارم در احکام موی شارب یعنی بروت و آن عبارتست از موی لب بالا **مسئله**
تراشیدن موی بروت غیر مجاهدین را مسنون است بدلیل حدیث زید بن ارقم من لم یاخذ من شاربه فلیس
منا رواه احمد و الترمذی و النسائی هر که نگیرد بروت خود را پس وی از ما و بر طریقه ما نیست و بزاز
ابن عباس رض مرویست کان النبی صلی الله علیه و سلم یقص او یاخذ من شاربه بود نبی صلی الله علیه
و سلم که میگرفت از بروت خود رواه الترمذی بالجمله دراز کردن بروت ممنوع است و طریق مشرکین است
در خزانة الروایات از مضمرات می آرد روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یؤمر الناس
یوم القیمة بالسجود فمن کان فی الدنیا شاربه طویلا صارت شعره کاوتاد الحدید

وافر سیاز مسلمانهای خود را دیر تراشند ریشهای خود را بس خلاف ایشان کنید و بر ظاهر که خلاف ایشان صورت
توفیر لحیه اخفای بروت که تا بحلق باشد متحقق میگردد کما مر مسئله و دراز کردن سبلتها غازیان را جایز و مندوب است
در فتاوی حمادیه آورده و اما الغازی فی دار الحرب یندب الی تطویل الشارب لیکون اهیب فی
عین العدو و هم درانست روی ان خالد بن الولید کان یطول شاربه لیکون اهیب و هکذا
فی مطالب المؤمنین ناقلا عن الذخیرة مسئله گذاشتن سبالتین که عبارتست از موی جانبین بروت باک ندارد
محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد لا باس بترک سبالتیه و هما طرفا الشوارب و در شرح صراط المستقیم
میگوید گفته اند امیر المؤمنین عمر غیر وی همچنین میکرد و ملا علی قاری شعبیت ابن حجر در باب دا ام از شرح
شمائل میگوید رأی الغزالی و غیره انه لا باس بترک السبالتین اتباعا لعمر و لان ذلک لا یستر
الفم و لا یبقی فیه غمر الطعام اذ لا یصل الیه و کره الزرکشی ابقاءه و در شرح مهذب فقه شافعی
می آرد تراشیدنش هم باک ندارد و بیهقی تراشیدنش را از عبد الله بن عمر نقل کرده است مسئله چون بروت مصلی
دراز باشد و آب بزیر آن نرسد وضو جایز است بخلاف غسل کذا فی خزانة الروایات مسئله اگر بروت کسی بزور
حلق نمود و تا یکسال نروئید حکومت عدل لازم شود و اگر بروت را با ریش حلق نمود ضمان هر یک جدا لازم
کذا فی التاتارخانیه فصل پنجم در موی بینی و ابرو و غیر آن مسئله چیدن موی بینی و تراشیدن آن جایز است
ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آرد وارد شده است حدیث انتفوا الشعر الذی
فی الآنوف تخریج کرده است این حدیث را ابن عدی و بیهقی از عمرو بن شعیب میگوید تراشیدن آن قایم مقام
نتف میشود و در فتاوی غرائب می آرد که در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت امیر المؤمنین علی را وصیت فرمود
انتف الانف فی کل شهر و در بعضی مواضع مذکور است موی بینی چیده و برکنده نشود زیرا که مورث مرض اکله میگردد
و در فردوس دیلمی از عبد الله بن بشیر مرفوعا آمده لا تنتفوا الشعر الذی یکون فی الانف فانه یورث الاکلة
و لکن قصوه قصا ذکره فی شرح الشرعة کذا فی المرقاة و هکذا فی الغرائب و القنیه و غیرهما
مسئله گرفتن موی ابرو که از از دحام پشم اضرار یا مانع نظر باشد جایز است در خزانة الروایات از تاتارخانیه
می آرد یجوز قص الاشعار التی فی الحاجبین اذا زحمت فی العین او فی النظر مسئله چیدن موی میان ابرو

ومجاوزی مبنی برای زیبائی جائز نیست قال الطبری لا یجوز للمرأة تغییر شیء من خلقتها التی
خلقها الله تعالی علیها بزیادة او نقص لا لتماس الحسن لا للزوج ولا لغیره کمن تکون
مقرونة الحاجبین فتزیل ما بینهما لتوهم البلج او عکسه کذا فی غایة التوضیح شرح الجامع
الصحیح رقم الحروف گوید این حکم زن و مرد هر دو را شامل است ذکر زن اتفاقی است سبب جواز زینت اندر از برای مردان
پس مرد از الطریق اولی ممنوع باشد مسئله گرفتن موی روی که مانع حسن و زیبائی ریش باشد جائز است فتاوی حمادیه گوید
عن ابی حنیفة انه یجوز قص کل شعرة مانعة من زینة اللحیة کذا فی خزانة الروایات در فروع حنابله مسطور است
اخذ احمد من حاجبیه وعارضیه نقله ابن هانی و در مضمرات می نویسد لا بأس باخذ الحاجبین و
شعور وجهه ما لم یشبه المخنث مسئله اگر موی ابرو دراز گردد و در ترشید ثبت کامل لازم آید اگر کسی راحلق
موی منصفه ثبت خبیث بود اگر یک تاه و در موی ربع ثبت اگر هر دو منتره حلق کرده نصف ثبت لازم شود کذا فی التاتارخانیة
باب سوم در موی هائی بدن سوای چهره و دران دو فصل است فصل اول در باب موی عانه و دران چند مسئله است
مسئله ستردن موی حلق نشاید و امام ابویوسف گفته لا بأس است در مطالب المؤمنین آورده لا یحلق شعر
حلقه وعن ابی یوسف لا بأس بذلک کذا فی العالمگیریة و نیز در مطالب المؤمنین است لا یحلق ما علی
الحلقوم وانما یوخذ بالحکمة مسئله ستردن موی بغل و چیدن آن هر دو جائز است اگر چیدن بهتر است که سنت ابطال است
در غرائب آورده فی الابط یجوز الحلق والنتف اولی و ملا علی قاری از شرح مشارق نقل میکند که مفهوم حدیث
ابوهریره آنست که حلق سنت نیست بل سنت نتف است زیرا که موی بغل از حلق سخت میگردد پس معین برائحه کریهه شود و دوام
کو نتف افضل است مرکسی که برآن قادر باشد لهذا امام شافعی فرموده است علمت ان السنة نتفه لکن لا اقوی علی
الوجع میدانم که سنت نتف است مگر قدرت بر وجع نمیدارم امام غزالی میگوید نتف بهتر است برای کسیکه برآن
معتاد باشد واما کسیکه معتاد حلق می بوده باشد او را حلق کافیست زیرا که در نتف ایذا و راذیت و الم میباشد و مقصود
نظافت است و آن در حلق نیز حاصل کذا فی الاحیاء و مطالب المؤمنین و در توضیح الحواشی شرح صحیح بخاری می آرد مستحب است
که دراز از موی بغل ابتدا بجانب راست نماید و ابن دقیق العید گوید هر که در لفظ نتف الابط که در حدیث وارد شد نظر ساخته
نتف متوقف کرده و هر که بنظر معنی انداخته دور گردانش را بهر مزیل جائز داشته یعنی نتف و حلق و نوره

مسئلہ ستردن موی سینہ و پشت و دست با ترک ادب است درتراب میکرد حلق شعر الصدر و الظہر ترک ادب
در شرح صراط المستقیم می آرد در تراشیدن موی سینہ یا موی دست اختلافات و راجح ترک است فصل دوم در موی عانہ
یعنی موی زہار و آن عبارتست از موی زیر ناف تا حوالی ذکر مرد و فرج زن کذا فی البحر و غیرہ شارح ریاض الصالحین
گوید مراد از موی عانہ موی قبل و دبر و حوالی ہر دو ست مسئلہ حلق موی عانہ و نتف آن در مرد و زن ہر دو را
جائز ست امام شامی گوید یستحب ازالة الشعر عن القبل و الدبر بل ہو فی الدبر اولی خوفا من
ان یعلق بہ شیء من الغائط فلا یزیلہ المستنجی الا بالماء و لا یتمکن من ازالتہ بالاستجمار
وفی معناہ ازالتہ بالنتف کذا فی القسطلانی یعنی مستحب ستردن موی قبل و دبر بل استحبابش در موی
دبر بطریق اولیست بخوف آنکہ مبادا چیزی از براز بآن متعلق شود و بسبب آن نخواہد کرد آنرا استنجا کنندہ مگر باب و ازالہ
اش بکلوخ نادر نخواہد شد و در معنی آنست ازالہ اش بنتف لیکن علما گفتہ اند کہ برای زن نتف بہتر ست بنظر لطافت
و البدیست از نفرت شوہر کہ از بقیہ اثر حلق عارض شود و نیز چون شہوت زن اضعاف مضاعف شہوت مرد ست
حتی کہ گفتہ اند شہوت مرد یکجزو و شہوت زن نہ جزو ست و نتف شہوت را ضعیف میکرداند بخلاف حلق کہ
قوی میسازد لہذا برای زن نتف و برای مرد حلق مناسب ست تا فی الجملہ تعادل حاصل گردد کذا فی المرقاة و فاکہانی گوید
اولویت نتف برای زن مخدوش ست باینکہ نتف باتفاق اطبا موجب استرخای محل میباشد پس درین صورت ضرر زوج لازم
می آید و ابن عربی درین برد و قول علما کہ ساختہ کہ زن جوان را نتف اولیست چہ از نتف مکانش بلند میشود و زن کلان
عمر را حلق بہتر ست زیرا کہ نتف استرخای مکانش میسازد کذا فی غایة التوضیح ناقلا عن القسطلانی اشتباہ
در صحیحین از جابر رضی اللہ عنہ آمدہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دخلت لیلا فلا تدخل علی اہلک
حتی تستحد المغیبة یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود وقتیکہ در آئی در شہر از سفر پس داخل مشو بخانہ خود
تا آنکہ استعمال آہن کند زن یعنی حلق موی زہار کند و این حدیث صراحة دلالت میکند بر معنی کہ زن را حلق عانہ میباید
انتباہ مراد از استحداد معالجہ ستردن موی ست بہر حیلہ کہ زنان معتاد اند نہ استعمال موسی کذا فی اشعة اللمعات شیخ عبد الحق
مسئلہ استعمال نورہ برای دور کردن موی زہار جائز ست مرد و زن ہر دو را بل مسنون محدث دہلوی در صفات آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم مینگارد در بعضی احادیث آمدہ کہ حلق میکرد و در بعضی آمدہ کہ نورہ میکرد و حدیث ہر دو جانب صحیح ست

ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة میگوید قد ثبت انه صلی الله علیه وسلم استعمل النورة علی ما ذکره السیوطی فی رسالة

و در سیرت شامیه می آرد قد اخرج ابن ماجة فی سننه حدیث اطلائه صلی الله علیه وسلم عانته بالنورة

قال الحافظ ابن کثیر اسناده جید و ابن حجر در شرح شمائل می آرد اما حدیث کان لا یتنور وکان اذا کثر شعره حلقه وضعف

یعنی بود آنحضرت که استعمال نوره نمیفرمود و چون دراز میشد موی عانه حلق میکرد ضعیف است و اما حدیث انه دخل

حمام الجحفة یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمده اند بحمام جحفه بالاتفاق موضوع است زیرا که حمام ها در آن وقت نبودند بل بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

حمامها ساخته اند قاله ابن حجر و علی القاری و محدث دهلوی در مدارج می آرد ظهور حمام بعد رحلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنان را از درآمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج **مسئله** استعمال

نوره از دست حمامی بشرط غض بصر لا باس به است مثل استعمال دوا در جراحت عورت و کبری فقیه ابو اللیث گوید که بعضی

در حالت ضرورت است در غیر آن کذا فی مطالب المؤمنین و صاحب هدایه در تجنیس و المزید می آرد نزد آنست که استعمال کند

نوره از دست خود و سازد نه از دست حمامی هو الصحیح زیرا که آنحضرت بدست خود استعمال فرموده اند و نیز بر مقامیکه دیگری را

بران نظر انداختن جائز نیست مس آن نیز جائز نیست مگر بحجاب ثیاب بالجمله استعمال نوره از دست اجنبی حرام است مگر آنکه

او را مس و نظر جائز باشد مثل زن و شوهر کذا فی التوضیح ناقلا عن فتح الباری **مسئله** اگر شوهر زن را به ازاله موی زیر ناف

طلب کند ازاله آن بر زن واجب باشد علی الاصح کذا فی القسطلانی **باب سوم** در احکام اظفار یعنی ناخنها و آن جمع ظفر

بالضم و بضمتین و بالکسر و بکسرتین است و اخیرین شاذ است و تقلیل آمده اظافیر مصابیح جمع اظفار کذا فی التهذیب للنووی و صاحب قاموس

اظافیر را جمع ظفر گفته و اظافر مساجد جمع اظفور بمعنی ظفر است کسیکه اظفور را مسلم ندارد اظافر را جمع ظفر میگوید قاله النووی

فی تهذیبه و درین باب دو فصل است **فصل اول** در حکم قطع و ترک اظفار و تعیین اوقات آن و در آن چند مسایل است **مسئله** تراشیدن

ناخنها روز آدینه مستحب است بحدیث عائشة من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله تعالی من البلاء الی الجمعة

الاخری و ثلثة ایام یعنی هر که تراشد ناخنهای خود را روز آدینه محفوظ دارد او را خدای تعالی از بلا تا آدینه دیگر و سه روز

زائد آورده اند این حدیث را ملا خسرو در درر و غرر و قاضیخان در فتاوی خود و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة و در

بعضی روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده و امام نووی روایت کرده است من اراد ان یاتیه الغنی

علی کره فلیقلم اظفاره یوم الخمیس هر که خواهد که حاصل شود او را توانگری بر کره وی باید که تراشد ناخنهای

مسئلہ تاخیر کردن ناخنہا از روز آدینہ تا روز پنجشنبہ ذکر کرده است حدیثا ابن حجر و ملا علی قاری در شرح شمائل خود
با وجود متجاوز بودن آنها از حد سر انگشتان مکروه است امام غزالی در احیا می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة
قلم اظفارك فان الشیطان یقعد علی ما طال منها ای ابوهریره تراش ناخنهای خود را زیرا که شیطان می نشیند
بر آنچه دراز میشود از ناخنها و قاضی خان صاحب درر غرر می آرد هر که ناخنش دراز باشد رزقش کم تا بود مسئلہ غازیان را
دراز کردن ناخنها جائز بل مندوب است اگرچه تراشیدن آنها از سنن قدیمه است چه اگر سلاح از دست افتد از ناخنهای دراز
کار سلاح میتوان گرفت و از ینجاست که امیر المؤمنین عمر رض در نامه خود تحریر فرموده وفروا الاظافیر فی ارض العدو
فانها سلاح دراز کنید ناخنها را در زمین دشمن زیرا که آنها سلاح است در فتاوی حمادیه می آرد اما الغازی فی
دار الحرب یندب الی توفیر الاظفار لیکون سلاحا وهکذا فی مطالب المؤمنین ناقلا عن المحیط
وفی العالمگیریة ناقلا عن محیط السرخسی مسئلہ قطع ناخن از دندانها نارواست که مورث مرض برص است کذا
فی شرعة الاسلام مسئلہ تراشیدن ناخنها در شب جائز است گویند هارون رشید این مسئلہ را از امام ابو یوسف پرسید
جواب داد حلمه را بمتنی است پرسید بکدام دلیل فرمود بدلیل قول علیه السلام الخیر لا یؤخر کذا فی الغرائب مسئلہ
ترک ناخن تراشی روز شنبه و یکشنبه ناروا است در غرائب می آرد وینبغی ان لا یؤخر فی قص الاظافیر ولا یجتنب
عن یوم السبت ویوم الاحد فانه تشبیه بالاجانب سزاوار نیست که دیر کنند در تراشیدن ناخنها و از
شنبه و یکشنبه پرہیز نسازد زیرا که این تشبیه بیگانگانست **فصل دوم** در ترتیب قطع اظفار بدانکه مستحب در ترتیب
تراشیدن ناخنها آنست که ابتدا از انگشت شهادت دست راست کرده تا خنصرش بترتیب سازند و از خنصر دست چپ
تا ابهامش بترتیب تراشیده انتها بر ابهام دست راست نمایند و در انگشتان پا ابتدا از خنصر پای راست و انتها بر
خنصر پای چپ سازند کذا فی عین العلم والغرائب والاحیا و در مشکوة مسعود گوید این ترتیب در انگشتان دست برای
آنست تا ابتدا و انتها بدست راست حاصل گردد امام غزالی در احیا میفرماید ندیده ام در کتابی حدیثی در ترتیب
تراشیدن ناخنها لیکن این روایت شنیده ام انه صلی الله علیه وسلم بدأ بمسبحة الیمنی وختم بابهام
الیمنی وبدأ فی الیسری بالخنصر الی الابهام یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آغاز فرمود از سبابه دست راست
تمام کرد بر همان انگشت آن و در دست چپ ابتدا کرد از خنصر و تمام نمود بر ابهام و بعد نقل این روایت گفته چون

صلی الله علیه وسلم فرمود لا تنتفوا الشیب فانه نور المسلم من شاب شیبة فی الاسلام کتب الله له بها
حسنة وکفر عنه بها خطیئة ورفعه بها درجة یعنی مچینید موی سپید را زیرا که آن نور مسلمان است هر که پیر
شود در اسلام نویسد خدا تعالی ورا بسبب آن یک حسنه و دور کند از وی بسبب آن خطائی و بلند کند بسبب آن او را
یکمرتبه قریب باین در حدیث دیگر در ترمذی و نسائی افزوده کانت له نورا یوم القیمة یعنی باشد او را نور روز قیامت محدث
دهلوی در شرح این حدیث می آرد درینجا محل سوال و اشکال است که چون پیری سبب نورانیت در دنیا و آخرت است پس
پوشیدن و تغییر دادن صورت خضاب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیت آن بسبب مصلحت دیگر است یعنی ارغام
اعدا و اظهار جلادت تا ضعیف و پیر نبینند و دلیر نشوند اگر گویند پس چرا نتف نیز برای این مصلحت جائز نباشد
گوییم که نتف از بیخ برکندن پیری است و از اصل منفی است و در آخر بتشویه وجه و سوء نظر بخلاف خضاب که زیادت
وصفی است بران پس فرق باشد میان این و آن و در جواز نتف شیب اگر نه بقصد تزیین و تکلف باشد روایتی
از امام ابوحنیفه آمده است و امام محمد گفته لا باس به و لیکن مختار علما آنست و در باب خاتم شرح مشکوة علی قاری مختار در نتف
شیب در مذهب ما حرمت و کراهت است و در روایتی از امام محمد لا باس به است کذا فی مطالب المومنین و با این همه
تعبیرش بکلمه لا باس اشارتست بانکه ترکش اولیست حکایت اول کسیکه سپید موی او دید ابراهیم علیه السلام
است پس گفت خدایا چه ور است این چیست فرمود وقار لک یا ابراهیم پس گفت رب زدنی وقارا رواه
مالک فی موطا و مروی است ابراهیم اول کسی است که میزبانی کرد و ختنه نمود و بروت تراشید و سیوطی در
شرح موطا گوید اول کسی است که ناخن تراشید و فرق در موی سر ساخت و موی عانه سترد و سراویل پوشید و خضاب
بحنا و کتم کرد و خطبه بر منبر خواند و جهاد کرد و میمنه و میسره و مقدمه و قلب آراست و معانقه وقت ملاقات نمود
مسئله چیدن موی روی ناروا است اما اگر موی لب و بروت و بینی دور کردنش جائز است بل مستحب زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نامصه و متنمصه را از جمله زنان ملعونه شمار فرموده و ایشان را المغیرات خلق الله یاد آورده
کذا فی المشکوة نامصه زنیکه موی ابروی دیگری چیند و متنمصه زنیکه دیگری را بچیدن موی ابروی خود امر نماید و در سیر الوصول
می نویسد ناصی کسیکه موی سر از موی جبین دور کند و در شرح مسلم گوید این حرام است مگر ریش و بروت اگر زن را برآید ازالت آن
مستحب است و در کتاب الآثار امام محمد از حضرت عائشه ام المومنین منقول است ان امرأة سالتها احف وجهی

فقالت امشطي عنك الاذى تحتين یعنی پس از ناشتر دو کسیم موی وی خود را فرمود و درکن از خود
لوی امام محمد صغیر آورده ناخذ وهو قول ابي حنيفة و بعین روایت خند کرده ایم و همین است قول ابو حنیفة
و ترجمه بعضی ناس مخصوص است بازالهٔ موی زیر و شارح جامع صغیر گوید ناص خاص است بازاله موی زیر ناف تا بر
مقعد برا بکرد ند و در شرح جامع الاصول مسطور است النمص ترقيق الحواجب للتحسين یعنی نمص باریک
کردن ابروهاست برای تزیین و در تعلیه المستفید می آرد المتنمصة هي التي تنتف الشعر من حاجبها وتأمر
غيرها ان تنتف شعرها مسئله تراشیدن بت و ناخنها و چیدن موی بغل و ستردن موی عانه و حلق سر زیر ای کسی
موی سرا میتراشد هر هفته یک بار و روز آدینه مستحب و اگر خواهد حلق زهار و نتف موی بغل بعد بست روز نماید و تا چهل روز
هم جایز است مگر تجاوز از آن نا روا است و در مشکوة المصابیح از انس مرویست وقت لنا في قص
الشارب وتقليم الاظفار ونتف الابط وحلق العانة ان لا نترك اكثر من اربعين ليلة
رواه مسلم و گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قص شارب و تقلیم اظفار هر جمعه میفرمودند و حلق موی زهار بعد بست روز و چیدن موی
بغل هر اربعین میساختند کذا في مجمع البحار و ملا علی قاری در مرقاة می آرد مقصود ازین حدیث آنست که تجاوز از اربعین
نباید ساخت آنکه وقت چهل روز مقرر کرده شد چه مختار در وقت ستردن و تراشیدن از موهاست ذکر الینبوع
و در قنیه میگوید هر هفته افضل است و پانزده روز اوسط و چهل ابعد و لا عذر في الترك وراء الاربعين و يستحق
الوعيد و بیهقی در حدیث مرسل می آرد که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم روز آدینه قبل نماز جمعه موی سلبت ناخنهای خود را
کذا في المرقاة و كذا في الفردوس ابن حجر گوید و آن شاهد موصول ندارد اگرچه سندش ضعیف است و بزار آورده کان
صلى الله عليه وسلم يقلم اظفاره ويقص شاربه يوم الجمعة قبل الخروج الى الصلوة وهكذا
في المرقاة ناقلا عن المظهر و در صحیح مسلم از حضرت عائشه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود عشر من الفطرة قص
الشارب واعفاء اللحية والسواك واستنشاق الماء وقص الاظفار وغسل البراجم ونتف
الابط وحلق العانة وانتقاص الماء يعني الاستنجاء قال الراوي ونسيت العاشرة الا ان
تكون المضمضة یعنی ده چیز از سنت قدیمه و معمول انبیاست تراشیدن بت و ستعو کردن ریش و مسواک کردن و
آب در بینی انداختن و تراشیدن ناخنها و شستن بند انگشتان و چیدن موی بغل و ستردن موی زهار و استنجا با آب راوی گوید

گوید هم را فراموش کردم شاید مفصل خواهد بود و در بعضی از روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده
و در حدیث ضعیف آمده یا علی قص الاظفار و نتف الابط وحلق العانة یوم الخمیس والغسل
والطیب واللباس یوم الجمعة ذکره ابن حجر وعلی القاری را از بجاست که در فتاوی غرائب می آرد
یفعل ذلک فی الخمیس او الجمعة اما در تاتارخانیه میگوید مکروه است گرفتن ناخنها وتراشیدن سلبهار در جمعه
از نماز ادینه چه نماز ادینه ما را حج است قبل از فراغ آن حلق وقص اشعار وقص شوارب وتقلیم اظفار ممنوع است بعد نماز
افضل است گویا بعد حج وعمره حلق وقص اشعار نمود وهکذا فی المطالب اما این روایت موثوق بها ومعمول بها نیست
اما اولا بجهت مخالف سنت معهوده اظهر ایمه نظافت برای ادای نماز ادینه که عید المومنین است بود داست
ثانیا بسبب آنکه غیر حاجی را تشبیه با ایشان در وقت غیر آن روز عید اگرچه عمل بعض مشایخ بر آنست فقها لیس بشی
گفته اند پس حال عید مجاز بر ایطریق اولی بر این قیاس باید ساخت ملا علی قاری در شرح شمائل از باب الادام می آرد
لم یثبت فی قص الظفر یوم الخمیس حدیث بل کیف ما احتاج الیه ولم یثبت فی کیفیته ولا تعیین
یوم له شیء وما یعزی فی النظم فی ذلک الی علی او غیره باطل ذکره ابن حجر در مطالب المومنین از ملتقط
می آرد مکروه است نزد ابو حنیفه تعیین وقت و روز برای گرفتن ناخنها وسلبها بلکه هرگاه دراز شود بتراشد وطحطاوی گوید در
بعضی از آثار نهی تراشیدن اظفار در چهارشنبه آمده که مورث مرض برص است حکایت ابن الحاج صاحب مدخل
روز چهارشنبه قصد گرفتن ناخنها داشت چون نهی مذکور بیاد آمد ترک نمود بعد از آن اینش بر همین قرار یافت که در نهی آن
حدیثی ثابت نشده است بل سنت حاضره است که وقت درازی تراشیده شود پس روز مذکور تراشید ناگاه مبتلای مرض
برص گردید آنحضرت را در خواب دید که میفرمایند نهی من نشنیده عرض کرد نزد من صحت نرسید فرمود شنیدنش کافی
ابن الحاج گوید که بر من مسح فرمود تا برص دور شد بعد از آن توبه کردم که مخالف آنچه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
شنیده نخواهم کرد راقم الحروف گوید چون بجای خود مسلم شده است که احکام مرویه و یا اگر مخالف احکام منصوصه ثابته
از ادله اربعه باشد قابل اعتماد نیست پس تمسک بمجرد گفتن کسی که این قول رسول مقبول است بدون ثبوت اسناد که مخالف
اصول شرعیه است چگونه بحکم این رویا مقبول خواهد بود و بر تقدیر تسلیم حجت بر غیر منتج نشد مسئله هر که اضحیه کند از غره
ذی الحجه تا قربانی کردن اضحیه موی بدن و ناخنها نگیرند تا اضحیه عوض جمیع اجزای بدن او واقع شود قال علیه السلام

مَنْ رَأَى هِلَالَ ذِي الْحِجَّةِ وَأَرَادَ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَأْخُذْ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که ببیند هلال ذی الحجه و قصد قربانی دارد پس نگیرد از مو و ناخن های خود روایت کرده آن
این را مسلم مسئله در سراج الوهاج می آرد موی بدن و ناخن و هر چه از بدن جدا شود آن را دفن کنند یعنی مثل ذرا
و دست سارق و اعضای دیگر که منقطع شود و پوست بدن و خرقه حیض و خون و پیش نیز و در مطالب المؤمنین می
ناخنها را اگر بیندازد دیر باک ندارد و اگر در مبرز یا غسل خانه بیندازد مکروه است گویند مورث مرضی باشد مسئله در
مطالب المؤمنین می آرد ستردن و تراشیدن موی و گرفتن ناخنها در حالت جنابت کراهت است بدلیل قول علیه السلام
مَنْ حَلَقَ شَعْرَهُ وَهُوَ جُنُبٌ جَاءَ ذٰلِكَ الشَّعْرُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَهُ صَيْحَةٌ كَصَيْحَةِ الْبَغْلِ وَيَقُوْلُ يَا رَبِّ سَلْهُ
هٰذَا لِمَ قَرَضَنِيْ وَأَنَا جُنُبٌ هر که سترد موی خود را بحالت جنابت حاضر شود آن موی در روز قیامت آواز کنان
مثل آواز کردن استر و شکایت کند که ای پروردگار بپرس این را چرا جدا کرد مرا حالیکه جنب بودم در تجنیس
می آرد مکروه است استعمال نوره در جنابت بحدیث مَنْ تَنَوَّرَ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ جَاءَتْهُ كُلُّ شَعْرَةٍ فَتَقُوْلُ يَا رَبِّ سَلْهُ
لِمَ ضَيَّعَنِيْ وَلَمْ يُغَسِّلْنِيْ یعنی هر که استعمال نوره کند قبل غسل بیاید او را هر موی و گوید ای رب بپرس او را چرا ضائع کرد
مرا و غسل نداد مرا و در منظومه وهبانیه می آرد نظم وَلِلْجُنُبِ التَّنْوِيْرُ يُكْرَهُ عِنْدَنَا وَبِالنَّفْسِ يُطْلِيْهِ بِالْغَيْرِ
يَحْظُرُ و در مفید المستفید آورده و همچنین است حال ناخنها مسئله پریشان داشتن موی سر و ریش نزیبد احسن
روغن و شانه کردن شانه مکروه است امام مالک در موطا از عطاء بن یسار می آرد که آنحضرت در مسجد بودند که شخصی
پریشان موی از سر و ریش در آمد پس آنحضرت بدست خود اشارت برای اصلاح مویش فرمود تا او اصلاح
کرده باز آمد فرمود أَلَيْسَ هٰذَا خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ ثَائِرُ الرَّأْسِ كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ
آیا نیست اصلاح موی بهتر از اینکه می آید یکی از شما حالیکه پریشان موی سر باشد گویا که او شیطان است بل
روغن انداختن در موی سر و ریش و شانه کردن برای دفع پریشانی و دفع خشکی آنها وقت حاجت سنت است
در شمائل ترمذی مروی است كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ دُهْنَ رَأْسِهِ وَتَسْرِيْحَ
لِحْيَتِهِ وَيُكْثِرُ الْقِنَاعَ كَأَنَّ ثَوْبَهُ ثَوْبُ زَيَّاتٍ بود آنحضرت که بسیار روغن می مالید سر خود را و بسیار
می کرد استعمال شانه در ریش خود و بسیار استعمال می کرد جامه قناع را بر سر که گویا جامه وی مانند جامه روغن فروش می بود

مراد از قناع خرقه ایست که میگذشت آنرا بر سر برای حفظ عمامه از چرک در مشکوة المصابیح از عبد الله بن مغفل منقول است نَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنِ التَّرَجُّلِ اِلَّا غِبًّا منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شانه کردن مگر گاهگاه چنانکه یک روز کنند و روز دیگر ترک نمایند ابن حجر گوید غب در اصل بمعنی آب رود شتران است بعد یکروز پس بعد مستعمل شد در کردن کاری بوقتی و ترک آن بوقتی دیگر و وجه استعمال شانه گاه گاه آنست که ادامت آن دلالت بر کمال اهتمام به زینت میکند و از کارهای زنان باشد و منافی شهامت مرد است و طیبی گوید مراد بنی نفی مواظبت و اهتمام و مبالغه در تزئین است و سیوطی در حاشیه ابو داود از عراقی می آرد که نهی مذکور نهی تنزیهی است نه تحریمی و مراد از آن نفی ترفه و تنعم است و ملا علی قاری گوید مقصود نهی از التزام و اهتمام تزیین و ترجل است چنانکه طریقه اعاجم است نه نفی نظافت که آن از دین است و محدث دهلوی می آرد نهی از شانه کردن هر روز شامل است سر او ریش را پس آنچه بعضی مردم بعد از مسح وضو شانه کنند آنرا اصلی صحیح سنت نیست ولیکن در بعض آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو نفی میکند فقر را کذا فی کتاب الوزیر فی اصلاح الدارین و اگرچه استعمال ترجل غالب در راس آمده و در لحیه تسریح و بحدیث نهی از ترجل الا غبا اهل لال بران ضعیف بود ولیکن در حدیث ابی داود نهی از امتشاط کل یوم صحیح آمده و امتشاط شامل راس و لحیه هر دو را باشد بلا شبهه و اما اکثار تسریح و لحیه که در حدیث ترمذی گذشته تقاضا میکند که هر روز کنند چه اکثار صادق است بر کردن شانه نزد حاجت **اشتباه** در احیا منقول است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر روز دو بار لحیه را شانه میکرد **اعتباه** محدثین گفته اند که این حدیث را اسنادی یافته نشد و حجر غزالی در احیا کسی دیگر ذکر نکرده و در احیا احادیث دیگر ذکر کرده است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقی هکذا فی المرقاة و در اشعة اللمعات می آرد ظاهر آنست که نهی از هر روز شانه کردن مخصوص به مردان باشد نه زنان چه ایشان را تجمل و زینت مکروه نباشد **مسئله** تشبه مردان بزنان در صورت بستن موی ریش و بروت حرام است و همچنین تشبه بر نگین کردن دست و پا بحنا و در آواز و تکلم بخصائص زنان و رفتار و لباس در صحیح بخاری از عبد الله بن عباس مرویست قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ اللّٰهُ الْمُتَشَبِّهِیْنَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ لعنت کند خدا مشابهت پیدا کنندگان را از مردان بزنان و مشابهت

پیدا کنند کان از امردان مسئله ستردن موی ریش بدعت و غیر آن وقت مصیبت موی کسی زدات

قال علیه السلام انا بریء ممن حلق وسلق وخرق من بیزارم از کسیکه حلق کند یا نوحه بکا
باواز بلند کند یا جامهای خود را پاره پاره سازد وقت مصیبت کذا فی شرح المصابیح للتوربشتی مسئله اگر
آب بر فرق و حاجبین و بروت رسانید یا سر را مسح کرد باز اینهمه را حلق نمود یا وضو کرده ناخنها تراشید
اعاده آب رسانیدن بر مواضع مذکوره لازم نمی آید کذا فی قاضیخان اما اگر ناخنها بحدی دراز باشد که
سر انگشتان را بپوشد آب بزیر آنها رسانیدن لازم ست کذا فی المجمع مسئله حلاق را منع بر سر کسی گذاشتن
و حلق ریش کسی کردن اگرچه باجازت محلوق باشد ممنوع ست زیرا که اعانت بر معصیت ست کذا فی شرح
الطریقة المحمدیة مسئله تطیب ادهان یعنی روغن در مویهای سر و ریش استعمال کردن از آوندهای
زرین مکروه ست مردان و زنان را و اصل در این باب بعموم حیث اکل و شربست در ظروف زر و سیم بحدیث

لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تأکلوا فی صحافها فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة
منوشید در آوندهای زر و سیم و مخورید در طباقهای آنها زیرا که آنها برای شان یعنی کفار در دنیا و برای شما در آخرت
ست تا فقها تطیب ادهان و امثال آن را بر خورد و نوش قیاس فرموده اند قاضیخان می آرد ویکره الشرب
والادهان فی آنیة الذهب والفضة وکذا المجامر والمکاحل والمداهن یعنی مکروه ست نوشیدن
و روغن مالیدن در ظروف زر و سیم و همچنین مکروه ست از آن مجمرها و سرمه دانها و روغن دانها
و معنی کراهتش آنست که استعمالش ابتدا در چیزی باشد که برای آن موضوع شده ست مثلا روغن را در
ظرفی ریزند و دست در آن انداخته یا از آن روغن بر سر ریخته مالند و اگر روغن را از آن بر کف دست ریزند
و باز آنرا از کف دست استعمال نمایند مکروه نباشد کذا فی الدر المختار و غیره در شرعة الاسلام آورده که آنسرور عالم
صلی الله علیه وسلم روغن را اولا بر کف دست چپ میریخت پس اولا به ابرو می رسانید باز بچشم و بروت
باز بر ریش باز بر سر و مکرر روز در میان شانه میفرمود و بعد از این کتاب از آنحضرت منقول ست من امر المشط علی

حاجبیه المشط عوفی من الوبا هر که شانه بر ابروی خود رساند در عافیت باشد از وبا
و هنگام شانه کردن سورة الم نشرح خوانده باشد مسئله ترک حبستن موی مبارک سرور عالم صلی الله
عام ست از سر باشد یا ریش ۱۲

علیه

[illegible]

علیه وسلم جایزست در اسد الغابه می آرد خالد بن الولید موی مبارک آنسرور را در کلاه خود تعبیه کرده بود ببرکت

در معارک جنگ بر سر مینهاد و مظفر و منصور میگردید و عینی در شرح بخاری می آرد موی آن تعبیه که در پیش کرد

ست که خالد از ابو طلحه وقت تقسیم کردنش موی مبارک را در حرمت موی ناصیه نمود تا او عطا کرد موی ناصیه از انکه موی

ناصیه را برای ظفر یابی مناسبت است و عسقلانی در اصابه میگوید در یرموک چون کلاه خالد بن الولید مفقود شد ایشان

بکمال مبالغه تلاش کرده یافتند و فرمودند که آنحضرت در عمره حلق سر فرمودند مردم مو های مبارک را گرفتند و من

ناصیه را گرفته درین کلاه نهادم فلم اشهد قتالاً و هی معی الا یتبین لی النصر یعنی پس حاضر نشدم جنگی را حالیکه

این کلاه همراهم بود مگر ظاهر میشد برای من فتح و در صحیح بخاری مذکورست که نزد ام المؤمنین ام سلمه موی مبارک آن

حضرت در جلجل سیمی بود چون بر کسی غلبه میگردید یا نظر کسی تاثیر مینمود یا آفتی دیگر میرسید ایشان آب را در ان حرکت داده

بروی او میپاشیدند تا صحت می شد و در صحیحین از انس مرویست ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا

بالحلاق و ناول الحالق شقه الایمن فحلقه ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه ثم

ناول الشق الایسر فقال احلق فحلقه فاعطاه ابا طلحة فقال اقسمه بین الناس بتحقیق طلبید آنحضرت

نبی صلی الله علیه وسلم سرتراش را و داد سرتراش را جانب راست سر خود پس حلق کرد آنجانب را پس خواند آنحضرت

ابو طلحه انصاری را پس داد موی آن جانب او را پس داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت سرتراش را پس تراشید پس

داد آن موی را نیز با بو طلحه پس فرمود تقسیم کن این را میان مردم در اشعة اللمعات گوید پس هر یکی را یکتار و موی را دو تار

رسید و در صواعق از انس منقول آمده که دیدم آنسرور را حالیکه سرتراش حلق مینمود و یاران ایشان گردش حلقه زده بودند

پس منع میشدند که موی از سر آنحضرت افتد الا بدست مسلمانی و از محمد بن سیرین مرویست که گفتم عبیده را که نزد

من موی است از آنحضرت که یافته ام او را از انس گفت لان یکون عندی شعرة منه صلی الله علیه

وسلم احب الی من الدنیا و ما فیها رواه البخاری و قال حدیث غریب یعنی البته بودن یکموی آنسرور

صلی الله علیه وسلم نزد من بهترست از دنیا و آنچه در وست و عینی شارح صحیح بخاری می آرد در حدیث اشارتست

که موی جدا شده را از آدم زنده نزد خود نگهداشتن مضایقه ندارد و دفن کردنش واجب نیست چنانچه بعضی

گفته اند باب پنجم در خضاب و در ان یک تمهید و دو فصل است تمهید در تحقیق لفظ و معنی خضاب چیزیکه

[illegible]

در احادیث خضاب را بنا بر کثرت مثل حنا و زعفران و ورس و کتم و وسمه آمده است که خضاب بالکسر مصدر

بمعنی رنگ کردن از باب ضرب و رنگی را نیز گویند که از آن خضاب حاصل شود کذا فی جمیع الوسائل اما حنا بکسر

و تشدید نون که در فارسی بتخفیف نون شائع شده است نباتیست معروف که آنرا بهندی مهندی نامند و زعفران

بفتح اول و ثالث و سکون عین نیز مشهور است و بهندیش کیسر باشد اما کتم در لفظ و ماهیت آن اختلاف است اما اکثر

پس مشهور بفتحتین و تخفیف تای مثناة فوقانیه است و جزری در نهایه از ابو عبید بتشدید تا نیز آورده و صاحب الجواهر

بفتحتین و بالضم آورده اما معنی هر دو جدا کانه گفته کما سیاتی و ماهیتش بقول مشهور برگ نیل باشد که آنرا وسمه

گویند و نزد بعضی غیر آنست و در انطاکی در تذکره اولی الالباب میگوید المشهور انه النیل وقیل نبت له ورق

دقیق وزهر اصفر وحمل اسود جزری در نهایه می آرد نبت یخلط مع الوسمة ویصبغ به الشعر

وقیل هو الوسمة و ابن یوسف هروی در بحر می آرد الکتم بالتحریک قال مولانا نفیس قد اختلف فی

ماهیة الکتم هو الوسمة وقیل انه شیء یزرع مع الحناء یشبه ورقه ورق الحناء ویطلع

اعلی منه حتی یقع استظلال الحناء به فلهذا یزرع معه وبالضم ورق نبت یجعل منه شیء

یقال له بالفارسیة نیل و حضر بن علی در شفاء الاسقام می نگارد هو الوسمة وقیل هو من شجر الجبال

یجفف ورقه ویدق ویخلط بالحناء ویخضب به الشعر فیقوی لونه ویقویه وقیل ان الکتم

لا یسمو صعدا وینبت فی اصعب ما یکون من الصخور وهو اخضر وورقه کورق الآس واصغر

وجنیناه صعب وقیل الکتم معروف بالاندلس ینبت فی السهول وورقه قریب من ورق

الزیتون یعلو فوق القامة وله ثمر فی قدر الفلفل فی داخله نوی واذا نضج اسود

انتهی ملخصا و ازین اقوال اختلاف ماهیتش پیدا است و صاحب مخزن الادویه میگوید تحقیق آنست که کتم

برگ نیل است اما راقم الحروف گوید از تصریحات ائمه فنون چنان هویدا که کتم غیر برگ نیل است و اینک عبارات معتبران

ثقات جوهری در صحاح می آرد الکتم نبت یخلط مع الوسمة للخضاب و علامه زمخشری در فائق میگوید

هو نبت یخلط مع الوسمة للخضاب الاسود و در بزازیه از امام ابو حنیفه منقول است ان الخضاب حسن

لکن بالحناء والکتم والوسمة و ازین همه کلام مغایرت کتم و وسمه یعنی برگ نیل هویدا است منادی در شرح

لفظش اما هیئتش کتم است یا نیل یا برای هر دو محمود شیبانی در مهذب گوید الوسمة برگ نیل و مطرزی گوید در مغرب

الخطر که قیل العظلم و ابن درید در جمهره عظلم را بترجمه کتم آورده و صاحب قاموس در ترجمه خطر و عظلم هر دو گوید

نبات یختضب به او هو الوسمة و در ترجمه وسمه النیل او نبات یختضب بورقه و در ترجمه نیل

العظلم او نبات آخر ذو ساق صلب فی شعب ثاق و ورق صغار مرصفة من الجانبین

و تحقیق آنست که وسمه برگ نیل است و داود انطاکی در تذکره می آرد النیل هو الوسمة و الخطر و العظلم

و در مخزن می نویسد عین وسمه است و صرح به السدید فی شرح القانون ایضا اما ورس پس ثمر درختیست که بعد ریختن

منش شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی مانند زعفران از آن ظاهر میگردد و سائیده اش مانند سائیده زعفران که از یمن

آرند و ثیاب را بدان رنگ میکنند کذا فی المخزن تبعا للانطاکی و السدید و صاحب مغرب گوید گیاهیست زرد خوشبودار

و شیخ در قانون می آرد ورس احمر قانیست مشابه زعفران که از یمن آرند و بعضی بر آنند که خراشیده درخت است قاله

السدید فی شرح القانون فصل اول در احکام خضاب و اقسام آن مسئله خضاب زرد و سرخ مردان و زنان را جائز

و مستحب بدلیلی که امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که روزی سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم جانب چند شیوخ انصار

که ریشهای ایشان سپید بود بر آمد پس فرمود یا معشر الانصار حمروا و صفروا و خالفوا اهل الکتاب

ای گروه انصار سرخ کنید یا زرد کنید یعنی ریشهای خود را مخالفت کنید اهل کتاب را که ایشان خضاب نمیکردند کذا فی

جمع الوسائل و امام نووی گوید در خضاب اقوال است اصح آنست که خضاب بزردی و سرخی مرد و زن هر دو را مستحب است و بسیاهی

حرام و امام محمد در موطا می آرد لا نری بالخضاب بالوسمة و الحناء و الصفرة بأسا و ان ترکه ابیض فلا

بأس و کل ذلک حسن یعنی نمی بینیم بخضاب وسمه و حنا و بخضاب خوشبوی زرد باکی و اگر موی سپید گذارد نیز مضایقه

ندارد و هر یک بهتر است و قاضی خان گوید الخضاب بالحناء و الوسمة حسن و در فتاوی بزازیه از امام ابو حنیفه

می آرد ان الخضاب حسن لکن بالحناء و الکتم و الوسمة اراد به اللحیة و شعر الرأس و الخضاب

فی حال غیر الحرب لا بأس به فی الاصح تحقیق خضاب بحنا و کتم و وسمه مراد در ریش و سر است و خضاب

در غیر جهاد نیز مضایقه ندارد و هو الاصح مسئله خضاب سیاه که مشابه سواد اصلی باشد غیر غازیان را حرام است بدلیل

حدیث صحیح مسلم از جابر که چون ابی قحافه روز فتح مکه بهنگام اظهار اسلامش که ریش سپید شده داشت آمد فرمود غیروا هذا الشیب

والخضاب بالسواد تغییر بیاض سپیدی بر اید و پرهیز از رنگ سیاه نیز در سنن ابوداود و نسائی مرویست که آنحضرت
فرمود یکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بهذا السواد کحواصل الحمام لا یجدون رائحة الجنة
پیدا خواهد شد قومی در زمان پسین که خضاب این سیاهی خالص معروف خواهد کرد مانند رنگ چینه دان کبوتران
نخواهند یافت بوی جنت را یعنی آنجا نخواهند رفت و این مبالغه است در زجر یا مراد آنست که با وجود داخل
شدن بوی جنت را بقصد ساله راه ایشان آن رائحه را پیش از دخول جنت در قبر و عرصات نخواهند یافت تا
تعب و مشقت آنجا بسبب آن بر ایشان آسان میگردید محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد مراد از حواصل الحمام
سینه است که بعض کبوتران را سیاه خالص میباشد در طبرانی از ابی الدرداء مرفوعا آمده من خضب بالسواد
سود الله وجهه یوم القیمة کذا فی جمع الوسائل لعلی القاری هر که خضاب سیاه نماید سیاه خواهد کرد خدا
رویش را روز قیامت و امام احمد از انس روایت میکند غیروا الشیب ولا تقربوا السواد متغیر کنید پیری
و نزدیک مروید سیاهی را و امام غزالی در احیاء آرد که آنحضرت در حق خضاب سیاه فرمود هو خضاب اهل النار
این خضاب سیاه خضاب دوزخیانست و در روایتی دیگر آمده الخضاب بالسواد خضاب الکفار و سابقا مذکور
شد اول کسیکه خضاب سیاه کرده فرعون بود بالجمله نصوص مسطوره و امثالش که در کتب حدیث مسطورست دلالت صریحه
بر حرمت خضاب سیاه دارد بقرینه وعیدهای شدیده لهذا ابن حجر خضاب سیاه را در زواجر از کبائر شمرده و محدث دهلوی
در شرح مشکوة می آرد خضاب بحنا باتفاق جائزست و مختار در سواد حرمتست و در علت امتناع خضاب سیاه نوشته که
تشابه برنگ اصلی موی سیاه از آن پیدا میشود کذا فی المرقاة یعنی آن فریبست لهذا نهی از وصل اشعار وارد شده و از نبی
فرموده و لهذا کاذب فی اللحیة شخصی را گویند که خضاب سیاه کرده باشد بخلاف زردی و سرخی که از ان تشابه بلون اصلی
موی سیاه لازم نمی آید کذا فی شرح الوجیز فی فقه الحنابلة حکایت مردی در عهد امیرالمؤمنین عمر خضاب سیاه کرده
با زن نوجوان نکاح ساخت چون حالش پیش آن نوجوان ذکر کرده شد مرافعه اش پیش امیرالمؤمنین نمودند حکم
به رد نکاحش نموده بحد تعزیر رسانید و فرمود غررت القوم بالشباب کذا قال الطحاوی راقم الحروف گوید
شاید علت رد نکاحش آن باشد که نکاح مذکور مشروط بشرط جوانی بود و بطلان شرط نزد شان موجب بطلان نکاح
بوده باشد مسئله غازیان را خضاب سیاه برای هیبت کفار جائزست در محیط البرهانی در فصل [illegible] از کتاب الکراهیة

در خضاب و تغییر شیب شنیدند و شاید حدیث حسن شیب در آن زمان بسامعه شان نرسیده و لہذا معیوب پنداشتند
یا آنکه حدیث تغییر شیب را ناسخ حدیث حسن پیری خیال کرده باشند کذا فی المدارج ناقلا عن المواہب مسئله
خضاب زرد بہتر است از خضاب حنا و کتم و آن بہتر است از خضاب حنا تنہا در سنن ابوداود از ابن عباس رض
مرویست مرّ علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا قال ثم
مرّ آخر قد خضب بالحناء والکتم جمیعا فقال هذا احسن من هذا ثم مرّ آخر قد خضب
بالصفرة فقال هذا احسن من هذا کله گذشت بر پیغمبر خدا مردیکه تحقیق خضاب کرده بود بحنا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه عجب نیکوست این پس گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بحنا و کتم هر دو پس فرمود
این بہتر از اول است یعنی از خضاب بحنا تنہا پس گذشت دیگری که تحقیق خضاب کرده بود بزرد پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بہتر است از همه اینها **فصل دوم** در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمهور محدثین برآنند که
آنحضرت خود استعمال خضاب نفرموده اند بدلیل حدیث صحیحین و غیرها بطرق متعدده از انس رض ان النبی
صلی الله علیه وسلم لم یختضب ولم یبلغ شیبه الی الخضاب و بدلیل حدیث مسلم از انس لم یختضب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وانما کان البیاض فی عنفقته وفی الصدغین وفی
الرأس نبذ ای خضاب نکرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جز این نیست که سپیدی بچه ریش و بصدغین
و سر اندکی بود و نیز وارد شده که موهای سپید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن قدر کم بودند که بہنگام تدهین نامعلوم میشد و گفته اند
تا بیست نرسیده بودند و بعضی بهفده یا بیزده شمرده و مختار بعضی از محدثین و فقها آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم خضاب فرموده است بدلیل حدیث صحیحین و ابوداود و نسائی از عبدالله بن عمر یصفر لحیته بالورس
والزعفران یعنی خضاب زرد میکرد آنحضرت ریش مبارک خود را بگیاه ورس یعنی بورس و زعفران و بدلیل حدیث
صحیحین از ابن عمر رض رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصبغ بالصفرة دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم که خضاب بزردی میکرد و بدلیل حدیث ترمذی از ابو رمثه رأیت الشیب احمر و حاکم اینجا
را بدین عبارت آورده و شیبه احمر مخضوب بالحناء و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رمثه روایت
کرده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یخضب بالحناء والکتم کذا فی جمع الوسائل و از عثمان بن عبدالله بن موهب